



۲۰۱۷/۰۳/۰۸



دوکتور محمد شعیب مجددی

به مناسبت روز جهانی زن

روز جهانی زن را به همه زنان جهان خصوصاً زنان افغانستان تبریک و تهنیت می‌گوییم. به افتخار این روز داستان "شمیره" ... زن غیور، شجاع، جان فدا و مبارز را برگ سبز تحفه درویش به همه زنان تقدیم می‌دارم.

"شمیره" و آبادی قلعه شمیران و کهن دژ... هرات باستان

طهمورث فرزند هوشنگ مردی عادل، پاک طینت، نیکو خصال با افکار پسندیده در آسایش و آرامش مردم سعی و بر زبردستان مرحمت و عنایت داشت. او وسعت و ید قدرتش طولا گشت؛ چون خون شیطان بر رگ هایش جریان ستم، بی گناهان و مظلومان را فرش راه بی بند و باری دروازه بدبختی ها و نمود و روز روشن تاریک گشت و ناگوار گردید که پنج هزار خانواده تحمل نیاورند و برای آرامش و زندگی بهتر رخت سفر بستند و آواره و سرگردان از خورشید سعادت و آرامش و سحر شدن نمودند. از کابل و قندهار گذشته به وادی گرم نگشت. پایان راه کاروان آوارگان



کوشش می‌کرد و با لطف و محبت ولی آنگاه که تاج و تخت پادشاهی غرور جاه و جلال، زور و زر پیدا کرد و با سم ستوران ظلم و می نمود و با آتش اهریمنی فساد و مصیبت ها را برای بینوایان باز زندگی عوام الناس چنان تلخ و کشیدن این بار رنج و عذاب را و رهایی از ظلم و ستم طهمورث دیاری به دیار دیگر به امید طلوع این شب یلدای ظلمانی هجرت غور رسیدند در آنجا نیز کلبه شان

خسته و زله به دامنه های سرسبز، مرغزارهای مرغوب و لاله زار های دلنشین «اوبه» خیمه زدند و ماه ها و سال ها با آرامش و آسودگی در وادی زیبای اوبه سپری نمودند. تا اینکه ابر سیاه و تاریک بدبختی و مصیبت یک بار دیگر بر بام خانه شان جلوه افزائی نمود و اهریمن بد عمل گلی به آب داد و با یک حادثه و واقعه تلخ، حمایل گرم دوستی ها و محبت ها به دشمنی، عناد، جنگ و جدل تبدیل گشت و دو قبیله که عمری برادر وار در پهلوی هم زندگی کردند به جان هم افتادند و قبیله هیاطله که جنگجویان زیاد داشت با ظلم و ستم خون قبیله دیگر را به ناحق می ریخت و دروازه سعادت و خوشبختی را برای این قبیله مظلوم چنان تنگ و تاریک ساختند که دوباره کوله بار رنج و اندوه را بر دوش گرفته سر به ویرانه ها زده آواره و مهاجر گشتند. کاروان آوارگان سرانجام در سواحل هریرود در

مرغزارهای «مالان» و «گواشان» مقام و منزل یافتند و به امید نجات از شر قبیله هیاطله لحظه ای، نفس به راحتی کشیدند. اما به اصطلاح هنوز عرق پای شان خشک نگردیده بود که از بد روزگار در آنجا نیز از شر قبیله ظالم هیاطله در امان نماندند و سپاهیان خون آشام هیاطله هر ساله برای باج گرفتن از این قوم مظلوم و ستم دیده چهره های منحوس خویش را نمایان می نمودند و دستمزده آبله کف دست شان را به وسیله مواشی ها با قهر و خشم می بردند. ظلم و ستم و باج گیری از این قبیله مظلوم زندگی را برای شان سخت، دشوار و نامیمون ساخته بود و روزگار را به امید اینکه این شب تاریک به صبح روشن مبدل و ستاره اقبال شان درخشان گردد؛ سپری می نمودند. تا اینکه آن همای سعادت در آسمان بی ستاره زندگی شان به درخشش درآمد و آن ماه تابان چهره قشنگ خود را نمایان ساخت. در بین این قبیله مظلوم و ستم دیده شیرزنی به نام "شمیره" زندگی میکرد. "شمیره" با چشمان قشنگ، ابروان کشیده، قدی سرو مانند، زلفین سیاه، رخ لاله گون و تن شاداب چون آفتاب تابان در بین مردم خود می درخشید. او همچنان که در صورت در بین زنان بی همتا بود در سیرت نیز جفت و جورۀ نداشت. او شیر زنی بود دلیر، شجاع، غیور، با اراده، مصمم، هوشیار، زیرک، پاک طینت، آزادمنش، نیکو خصال، خوش کلام، پر محبت... فداکاری ها و جان نثاری های شمیره، مهر و محبتش را در دل خورد و بزرگ قبیله نقش ساخته بود. "شمیره" که چون شمع برای مردم خود می سوخت؛ ظلم و ستم و باج گیری قبیله هیاطله کاسه صبر و تحملش را لبریز نموده، دست به مبارزه معقول و مقبول زد و از مردم خواست دست بدست هم بدهند و از زیر یوغ اسارت و بندگی و باج گیری قوم ظالم نجات حاصل نمایند. همه به دورش جمع شدند. نعره های حق طلبانه "شمیره" چون گوهری در دل های مردم می نشست و از سر و مال خود در پیشبرد پلان های "شمیره" دریغ نمی نمودند. "شمیره" می دانست که از نگاه اقتصادی و نظامی برای مردم ستم دیده اش توان مقاومت میسر نیست به دنبال فرصت و زمان کافی می گشت که شرایط مقاومت را به دست بیاورد. با هوشیاری نامه عاقلانه ای به هیاطله سردار قوم ظالم فرستاد و پیشنهاد تأدیۀ باج چهار ساله را پیشگی نمود. هیاطله از این پیشنهاد مسرور گشت و با شتاب فرزندش "کوفان" با جنگجویان آمدند و باج چهار ساله را بردند. با این پلان معقول قبیله "شمیره" از شر باج گیران برای مدت چهار سال آرام گشتند و این فرصت مناسبی بود تا دست به عمل شوند و خود را از شر این شیطان باج گیر نجات دهند.

مردم با همت و جان نثار به رهبری شمیره شیر زن آزاده از این موقع استفاده نمودند و در مدت چهار سال قلعه مستحکم با برج های بلند و دروازه های آهنین و خندقی در اطراف آن آباد ساختند و نام آنرا قلعه شمیران گذاشتند. قلعه شمیران در سمت شمال شهر موجوده هرات موقعیت داشت، طول دیوارهای قلعه شمیران هفت فرسنگ و در هر فرسنگ دروازه مستحکم آهنین داشت که دو مرد از آن نگهداری و امور بیرونی را تحت نظر داشتند.

چهار سال بعد هیاطله سپاهیان خود را جهت باج گیری به قبیله شمیره فرستاد. سپاهیان خود را در مقابل قلعه مستحکم شمیران و جنگجویان مسلح یافتند و توان تجاوز به این دژ مستحکم را به خود ندیده خجل و شرمند و سرافکنده به نزد هیاطله رفتند و به این ترتیب شمیره و مردم تحت ستمش از شر اهریمنان نجات حاصل کردند و با بنای قلعه شمیران زنجیر اسارت و بندگی و باج گیری برای همیشه از دست و پای این مردم شکستانده شد و با جشن و شادمانی این پیروزی بزرگ را تجلیل نمودند.

با گذشت زمان و ازدیاد نفوس قلعه شمیران اولین بنا در خطه امروزی هرات بعد از فوشنج (زنده جان امروزی) گنجایش رهایش اهالی را نداشت. بنا برین مردم با فن و هنر نزد سرکرده خود خرنوش بن سام بن نریمان که مردی دادخواه، زکی، عاقل و یزدان شناس بود رفتند و از او خواستند تا پیام درخواست آبادی قلعه بزرگتر را به پادشاهی

زمان منوچهر برساند. خرنوش نامه مهربانانه و عالمانه به پادشاه عادل و روشن ضمیر منوچهر نوشت و منوچهر این شاه ترقی خواه بر این پیشنهاد مهر صحه زد و مردم زحمتکش معماران، بنا ها و صنعت گران دست بدست هم داده شهر بزرگ با برج ها و دروازه های مستحکم که قلعه شمیران را در آغوش داشت به نام کهن دژ (قهندژ) آباد نمودند. دیوارهای کهن دژ پنجاه کز ارتفاع داشت و دو دروازه مستحکم به سمت شمال و جنوب و خندقی در اطراف آن کهن دژ را عمارت استثنائی ساخت که چشم جهان تا آن زمان مثل آن را ندیده بود.

مردمان آزادمنش، علم دوست، بافن و هنر این دیار سال ها با زحمتکشی و جد و جهد در راه بهتر ساختن زندگی، بهاران را بدست خزان و زمستان می سپردند و خیل نوزادان و پرورش چند نسل شمار اهالی را به حدی رساند که کهن دژ نیز برای رهایش تنگی می نمود و مردم یکبار دیگر بدور بزرگ خود مرد عاقل و دانشمند ارغوش حلقه زدند و خواستند که از پادشاه خیرخواه بهمن که از نسل اسفندیار بود اجازه آبادی شهری بزرگتر را بنماید. ارغوش این پیشنهاد را به شاه رساند و پادشاه صادق بهمن با قول پیشنهاد آبادی شهر جدید از اینکه شرایط اقتصاد و توان آبادی چنان شهری در توانش نیست جواب نامه ارغوش را فرستاد. مردم آزادمنش و آبادی خواه این دیار بدور هم جمع شدند و هر کدام به اندازه توان از مال و دولت خود در اختیار این پروژه مهم گذاشتند. معماران، صنعت گران و کارگران دست به کار شدند. به مصرف مردم در حالیکه چهار صد معمار و چهار هزار کارگر در هر سمت آن کار می کردند به مدت هشت سال شهر زیبا و قشنگی با دو صد برج بزرگ و خورد و دروازه های مستحکم آباد ساختند و بدور آن خندقی حفر نمودند. با تکمیل این شهر بزرگ مردم شریف، فداکار، با علم و فضل هرات جشن گرفتند و برای دفاع از خانه خود جان های شیرین را سپر تیر بیگانگان نمودند.

«همه دوستدار و همه گرم کار

به خود ساختند خانه ز رنگار

هریوانیان سرخوش و پر نوا

همه گرم حرکت به بانگ درا

بسا صوفی و فاضل و دانشی

درین خطه افتاده اند از خوشی

هر آنکو به ویرانیش کار کرد

ز بيمش تن خویش بیمار کرد

پریشانی آرد پریشان شود

اگر زار سازد خودش آن شود

ز خرم دلی و ز فرخندگی

هری غرق آسایش زندگی»

*** **